



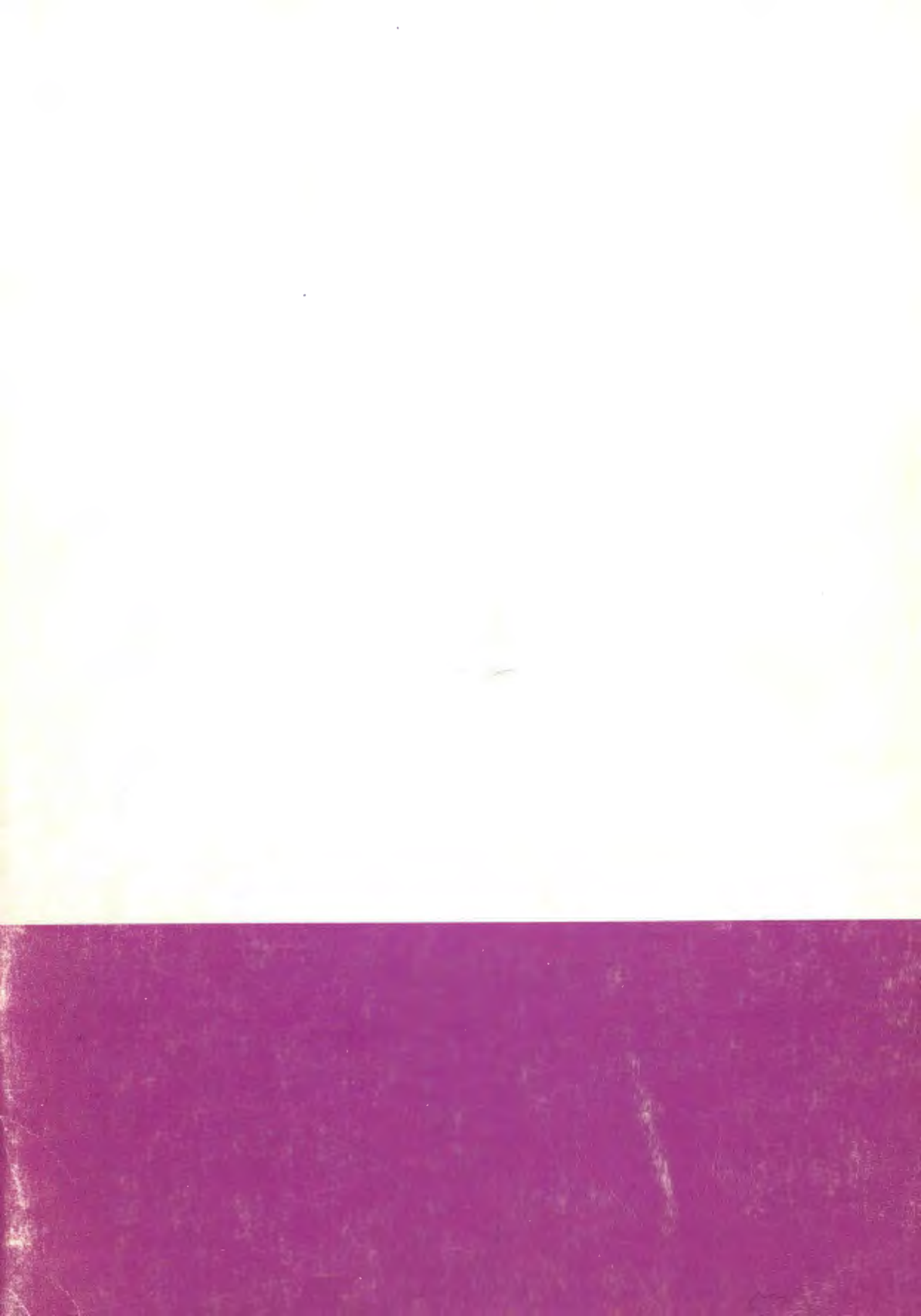
تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن

چاپ دوم

ذبیح الله صفا
استاد ممتاز دانشگاه تهران

شورای عالی فرهنگ و هنر
مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

۳۹



آموزش فرهنگ میهنی

تاریخ شاهنشاهی و مقام معنوی آن

ذبیح‌الله صفا

استاد ممتاز دانشگاه تهران

شورای عالی فرهنگ و هنر
مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی

۳۹

۳۰

تاریخ شاهنشاهی و مقام معنوی آن

مجموعه آموزش فرهنگ میهنی
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
تعداد: ۱۰۰۰ نسخه
تهران: اسفندماه ۱۳۵۴

توضیح و تذکار

بفرمان مطاع مبارك اعليحضرت همايون شاهنشاه آريامهر و بنا بر تصميمات متخذہ در ششمين و هفتمين کنفرانس ارزشيابی انقلاب آموزشی رامسر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی وابسته به شورای عالی فرهنگ و هنر مأموریت یافت که بعد از مطالعات و بررسیهای لازم در زمینه آموزش فرهنگ میهنی بتعیین میزان و برنامه مواد درسی در این راه پرداخته متون مورد احتیاج را تهیه و تدوین نماید تا هم در نخستین سال دانشگاههای کشور مورد استفاده قرار گیرد و هم بتوان با استفاده از آنها در سطوح پایین تر آموزشی مطالب مورد لزوم را در تعلیم فرهنگ میهنی فراهم آورد. بر اثر مطالعات و بررسیهایی که انجام گرفت بیست و نه موضوع ذیل برای تهیه مطالب لازم در بیست و نه رساله مستقل انتخاب گردید که رساله حاضر یکی از آنهاست. بخواننده گرامی پیشنهاد می شود همه رسالاتی را که در این راه با شماره (۳۹) فراهم و بتدریج منتشر می شود نگهداری و بموقع بترتیب ذیل مرتب کند و در یک مجلد جمع نماید:

- ۱- تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن
- ۲- پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان
- ۳- کوشش و جانبازی ایرانیان برای پاسداری آیین شاهنشاهی ایران
- ۴- روستانشینی در ایران
- ۵- زندگی روزمره ایرانیان در خلال روزگاران

- ۶- نگاهی به تاریخ ایران
- ۷- علل و زمینه‌های پیروزیها و شکستهای ایرانیان
- ۸- سیری در تاریخچه روابط ایران با جهان از آغاز تا امروز
- ۹- فرهنگ ایران در برخورد با فرهنگهای دیگر
- ۱۰- بزرگان ایران در دوره نخستین اسلام
- ۱۱- سیر تاریخی و اجتماعی شاهنشاهی ایران
- ۱۲- مرزهای ایران در دوران تاریخ
- ۱۳- ثروت‌ها و برکتهای سرزمین ایران
- ۱۴- سهم فرهنگ ایران در پیشرفت بشریت
- ۱۵- استمرار فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی و علل و عوامل آن
- ۱۶- هنرهای ایرانی و آثار برجسته آن
- ۱۷- آداب و رسوم ملی ایران
- ۱۸- ایران امروز
- ۱۹- خدمات دودمانهای شاهنشاهی ایران
- ۲۰- سیری در تاریخ زبانها و ادب ایرانی
- ۲۱- همبستگی و یگانگی ملی ایرانیان
- ۲۲- شناخت ملت ایران (تیره‌های ایرانی - خانواده و جامعه ایرانی)
و ویژگیهای آن
- ۲۳- تقدس سرزمین ایران در آیین ایرانی
- ۲۴- بستر جغرافیائی تاریخ ایران
- ۲۵- شناسایی سرزمین ایران با توجه به زیباییها و ویژگیهای آن
- ۲۶- پایتخت‌ها و شهرهای نامی و تاریخی ایران و نقش آنها در تاریخ و فرهنگ سرزمین ایران
- ۲۷- پیوند زندگی و تاریخ و فرهنگ ایرانی با سرزمین ایران
- ۲۸- ویژگیهای فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در وحدت و استقلال ملی ایرانیان
- ۲۹- جنبش‌ها و فعالیت‌های فکری و دینی ایرانیان
نکته مهمی که باید درباره این رسالات بدان توجه داشت آنست که تهیه

آنها بقصد آموزش فرهنگ میهنی انجام گرفته است نه بعنوان پژوهشی در این راه، زیرا بدیهی است که پژوهش در اینگونه مسائل هم نیازمند وقت و نیروی انسانی بیشتر است و هم نتایج آنها را نمی‌توان در صفحاتی چنین محدود گنجانید. این جزوهای تعلیمی در حقیقت بمنزله «طرح مطالب در باره آموزش فرهنگ میهنی» و بحثی مقدماتی راجع به آنهاست. درستست که بعضی از همکاران ارجمند در بحث خود از حدود طرح موضوع فراتر رفته و تا حدی در شرح مطالب بتفصیل گراییده‌اند، لیکن غالب همکاران دیگر حدود اختصار را در این راه نگاه داشته و جانب آنرا رعایت کرده‌اند تا کثرت تعداد صفحات، امر یادگیری را برای دانشجویان دشوار نسازد.

مقصود ما از طرح این مطالب در راه آموزش فرهنگ میهنی آنست که به اهل پژوهش و تحقیق، خاصه با استادانی که عهده دار تدریس این مطالبند فرصتی داده شود تا موضوعات را بر حسب اطلاع خود مجدداً بررسی کنند و اگر نتایج بهتری از بررسی‌های خود یافتند آنرا بصورت جزوهای کاملتری عرضه دارند تا این موضوع بسیار تازه و جالب بتواند جای خود را چنانکه باید در میان مواد درسی دانشگاهی ما بیابد.

مطالبی که در رسالات حاضر جمع آمده چندان زیاد و دامنه بحث در آنها چنان وسیع است که متأسفانه نتوانستیم با همه کوششهای خود آنها را در صفحات محدود بگنجانیم، خاصه که مقصود ما در تهیه این جزوها طرح مطالب بود نه تدوین آنها بصورت کتابهای درسی موجز، بنا بر این از استادان و معلمان ارجمند انتظار می‌رود که کیفیت تلخیص مطالب این رسالات را به دانشجویان بیاموزند و خود نیز من باب راهنمایی خلاصه‌هایی از آنها برای یادگیری دانشجویان ترتیب دهند تا مقصود از شناخت فرهنگ میهنی در آموزش عالی بهتر و سریعتر حاصل گردد.

مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی
شورای عالی فرهنگ و هنر

آغاز پادشاهی در ایران

نظام شاهنشاهی ایران که از قدیمترین نوع خود در جهان و بلکه از بسیار
جهت منحصر بخود است، يك نظام سیاسی و اجتماعی است که همگام با نظام
دینی و باسیرواقتادات و اندیشه‌های ایرانی در صحنه تاریخ به پیش رفته و حتی
جریان‌اتعلمی و ادبی و هنری را هم در کشور مازویبال خود گرفته و در شدت و ضعف
آنها موثر افتاده است و بهمین سبب است که همه پیروزیها و شکستها و کامیابیها
و ناکامیهای مردم این سرزمین بحسن اجراء این نظام یا راه جستن ضعف و سستی
در آن بستگی داشت و دارد. نظم اجتماعی نخستین قبایل و اقوام آریایی که با ایران
مهاجرت کرده و در آن استقرار یافته بودند با همین شیوه خاص از حکومت آغاز شد
و ادامه یافت و بنابراین تاریخ آن با تاریخ ایران و حیات ملی ایرانیان پیوندی
ناگسستی دارد.

تحقیق درباره تاریخ پادشاهی در ایران، بنابراین مورخات مورخان زمان،
از راه متون یونانی و سنگنوشته‌های آشوری و عیلامی و هخامنشی و امثال آنها آغاز
می‌شود. این دسته از مورخان غافلند که اقوام آریایی ایرانی مدت‌ها پیش از آنکه
قسمتهای غربی نجد (فلات) ایران را مأوای خود قرار دهند بنواحی دیگر ایران
خاصه در اراضی شرق و شمال شرق آن روی آورده و آنها را برای تشکیل اولین
حوزه‌های قدرت خود در این سرزمین انتخاب کرده بودند.

قدیمترین مأخذی که از این مهاجرتها و هجومهای قبایل آریایی ایرانی، به پشته (فلات) ایران، در آن سخن رفته، اوستاست، و چنانکه میدانیم قسمتی از این کتاب دینی یعنی گائاهاکه شخص زرتشت آنرا بنظم در آورده، مربوطست باواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دهم قبل از میلاد، و قسمتهای قدیم دیگر مانند یسناها و بعضی یشتها و وفرکرد اول و دوم "ویدیداد" هم از دورانهای بسیار قدیم تمدن ایرانی باقی مانده است.

در این مأخذ کهن ایرانی قدیمترین دسته شاهان ایرانی که ظاهراً امرای زورمند نواحی شرقی سرزمین ایران بوده اند، در دو دسته "پردات" (= پیشداد) و گوی (= کی، جمع آن کیان) ذکر شده اند. بنابراین اگر بخواهیم تاریخ پادشاهی رادرایان مورد مطالعه قرار دهیم باید از اوستا آغاز کار کنیم نه از کتیبه های آشوری و منابع یونانی که قدیمترین اطلاعاتشان منحصر است بدسته غربی قبایل آریایی، ایرانی یعنی قبایل "ماد" و "پارس"، و ما بزودی با تفصیل بیشتری در این باب سخن خواهیم گفت.

بنابر نقل هرودت قبایل ماد مدت ۵۲۰ سال تابع آشوریان بودند تا از میان آنان مردی بنام دیوکس (Dēiokes) پسر فراآتس (Phraortes) حکومت را در دست گرفت. بدین نحو که نخست بر اثر دادگری و مخالفت با پیدادگران مردم قریه اش اورا بعنوان داور انتخاب کردند و سپس از آبادانیهای دیگر نیز

برای حل دعاوی خود بد و روی آوردند و چون دیوکس از حاجت مردم بخواستند
اطمینان یافت بهبانه اشتغال بکارهای خود دست از ادامه داوری کشید و پراثر
آن بی نظمی شدت بیشتری از سابق در آبادانیها تجدید شد. مردم در محلی
اجتماع کردند و تصمیم گرفتند کسی را از میان خود شاهی برگزینند و سپس همگسی
با ابرام^۱ دیوکس را برای قبول این مقام پیشنهاد کردند. دیوکس بعد از قبول
مرتبہ شاهی مردم مادر ابا ایجاد کاخی لایق مقام سلطنت و تعیین نگهبانانی برای
تحکیم مهابنی قدرت خویش دعوت کرد. مردم نیز چنین کردند و کاخی عظیم و استوار
در محلی از مملکت که دیوکس معین کرده بود بساختند و بوی اختیار دادند تا از پیشانی
آنان کسانی را برای تشکیل گارد برگزینند. آنگاه دیوکس مردم را با ایجاد شهری
واحد برای همه اقوام مادی فرمان داد و آنان نیز اطاعت کردند و قلعه‌یی که امروز
"آگباتانا"^۱ می نامند و دارای هفت حصار متحد المركز بوده بساختند و خزانه شاهی
در آخرین حصار قرار داشت. دیوکس این حصارها را برای حفظ جان خود بنا کرد
و مردم فرمان داد که در بیرون حصار سکونت اختیار کنند. آنگاه با ایجاد قواعد
و قوانین برای باریافتن بخدمت پادشاه و آداب خلق در حضور او پرداخت و

همچنین با مرد داوری و قضا توجه قدیم را تجدید نمود و اصولی درین باب وضع کرد.

۱- Agbatana همان اسم است که در کتب فرانسوی بصورت اکباتان Ecbatan
میآید. کلمه آگباتانا مأخوذست از اصل ایرانی هگمتان Hagmatana که
امروز همدان گوئیم.

اینست خلاصه‌ی از قول هرودت در باب کیفیت پدید آمدن آیین پادشاهی در ایران بدست دیوکس نخستین پادشاه قم ماد . دیوکس همانست که در متون آشوری "دیاوکو" نامیده شده است و از سال ۷۰۸ پیش از میلاد تا سال ۶۵۵ پیش از میلاد پادشاهی کرد و درین مدت سرگرم متحد ساختن قبایل ماد و ایجاد حکومت واحدی برای آنان و بیرون آوردن آن قم از فرمانبرداری آشوریان بود .

تاریخ آغاز پادشاهی در ایران

تعیین تاریخ آغاز پادشاهی در ایران دشوار است. قبلاً باید بدانیم که مقصود ما از تاریخ آغاز پادشاهی در ایران، پیدایش سلطنت در میان اقوام آریایی ایرانیست. اگر در این امر نظر به همه قبایل و اقوام آریایی ایرانی که زیر یک درفش گردآمده و از یک پادشاه اطاعت کرده باشند، نداشته باشیم، البته آغاز پادشاهی در میان این قوم همراهست با آغاز تاریخ او یعنی تاریخی که قبایل مختلف تحت فرمان رؤسای خود بناحیتهای گوناگون نجد (فلات) ایران مهاجرت می‌کردند. ولی پیداست که درین مورد نظر ما توجه حکومتی است که همه یا اکثر قبایل ایرانی را زیر اختیار داشته بوده باشد و در این صورت ناگزیر توجه ما به دو دسته پادشاهان شرقی و غربی پشته ایران معطوف می‌شود.

دسته شرقی یعنی آن دسته از اقوام که در ایران اوستایی زندگی میکردند و پادشاهانی بالقبکوی (= کوی) داشته‌اند، مسلماً خیلی پیش از ایرانیان غربی و جنوبی از نعمت استقلال برخوردار شدند. آخرین "کوی" که در اوستا بنام اویساز میخوریم "کوی ویشناسپ" (کوی گشتاسپ) است که زرتشت سپتمان در گاناها بارها او را مورد خطاب قرار داده یا بنام او اشاره کرده است. پس آخرین کوی (کوی) که نامش در اوستا آمده درست در قرن یازدهم قبل از میلاد (یعنی عهد زرتشت) می‌زیسته است و چون او دهمین کوی (کوی) مذکور در اوستاست، پیش از او نه

کوی (کی) دیگر در نواحی شرقی ایران حکومت کرده‌اند که میتوان دوران حکومت
مجموع آنان را تا حدود دو بیست سال تخمین کرد و بدین تقدیر دوران سلطنت
کیانیان باید از حدود قرن سیزدهم قبل از میلاد شروع شده باشد و این تاریخ
را میتوان تاریخ نزدیک بیقین آغاز پادشاهی در ایران شرقی شمرد .

اما هوشنگ که در روایات دینی اورانخستین شاه شمرده‌اند مسلمانان
از فرمانروایان یا رجال مقتدر آریاییان هند و ایرانی پیش از مهاجرت به هند و
ایرانست و مطالعه برای یافتن تاریخ تقریبی و راه جستن بیک حدس قابل توجه
در باب زمان پادشاهی او در اینجا زائد بنظر می‌آید . همچنین اندک پادشاهان هند
و ایرانی دیگر مانند جمشید و فریدون که آن دو نیز یقیناً در دوران پیش از مهاجرت
آریاییان ایرانی بنجد ایران بر قبایل آریانزاد آسیای مرکزی حکومت داشتند .
درباره دیگر شاهان داستانی پیش از کیانیان فعلاً نظر قابل توجهی نمیتوان
اظهار کرد .

دسته آریانیان غربی (که امروز بر اثر پیروی نامعقول از مورخان و مؤلفان

۱- بدین ترتیب: کوی کوات Kavi-Kavata (کیباد) ، کوی ائی پی وهو
Kavi-Aipivohu (کی اپیوه) ، کوی ارشن Kavi-Arshan (کی آرشن) ،
کوی پی سین Kavi-Pisina (کی پشین) ، کوی بیوشن Kavi-Byarshan (کی
پیشن) ، کوی اوسن Kavi-Usan یا کوی اوسدن K. Usdhana (کی
کوس) ، کوی سیارشن Kavi-Syavarshan (کی سیاوش) ، کوی هتوسرو
Kavi-Haosravah (کیخسرو) ، کوی ائوروت اسپ Kavi-Aurvataspa
(کی لهر اسپ) .

۲- در روایات دینی قدیم ایران " کیورث " نخستین بشر است نه نخستین شاه .

قدیم وجدید اروپایی تاریخ خود را فقط از آنان شروع می‌کنیم) ، پادشاهی رادپوتر
از ایرانیان شرقی آغاز کردند زیرا بعد از مهاجرت بمنزلگاههای جدید خود در برابر
اقوام زورمندی قرار گرفتند که در آن روزگار بر قسمتهای غربی نجد ایران تسلط
داشتند مثل عیلامیان ، کاسیان ، اورارتیان و آشوریان . مدتی از وقت قبایل ماد
و پارس نخست در فرمانبرداری و سپس در مبارزه با این اقوام گذشت تا سرانجام بنا بر
روایت هرودت اقوام ماد متحد شدند و حکومت جدیدی تحت فرمانروایی دیوکس
(= دیاکو) بوجود آوردند (۷۰۸ پیش از میلاد) .

از تاریخی که گویند مشرق شروع به پادشاهی کردند تا امروز نزدیک سی و
سه قرن است و از تاریخی که دیوکس با ایجاد وحدت اقوام ماد و تأسیس پادشاهی قسم
ماد توفیق یافت تا روزگار ما ۲۶۸۳ سال یعنی مدتی نزدیک بیست و هفت قرن
است .

تاریخ آغاز شاهنشاهی در ایران

شاهنشاه (= شاه شاهان) بتعبیر لغوی کسی است که عده‌یی از شاهان از فرمانبرداری و اطاعت کنند. راجع به کویان (کیان) مشرق ایران، اگرچه در اوستا سخن از پادشاهی آنان بر کشورهای متعدد است، ولی نمی‌دانیم این دعوی تاجه حد با حقیقت وفق میداد. کیخسرو در اوستا ملقب است به پیوند دهنده کشورهای و عبارت دیگر پدیدآورنده شاهنشاهی. بنابراین اوستا مفهوم شاهنشاهی را با پادشاهی کیخسرو آغاز می‌کند یعنی تقریباً "بایجاد حکومت متمرکز در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن یازدهم قبل از میلاد اشاره مینماید، ولی چاره ازین پیوند دهنده کشورهای و از کشورهای که او پیوند داده و تمرکزی که برای آنها ایجاد کرده است، اطلاع روشنی در دست نداریم تا تعیین تاریخ آن برای ما سودمند باشد.

دیوکس مؤسس پادشاهی ماد نیز مسلماً جز متحد ساختن قسمتی از قبایل ماد بکاری دیگر نپرداخت و پسرش فرا اُرتس (Phraortes) (فرورتیش) هم مدتی سرگرم تعقیب و تکمیل اقدامات پدر بود و بعد از آن بمطیع کردن قبایل پارس همت گماشت و سرانجام هُوُوْخْشَخْشَرُ بفتوحات بیشتری نائل آمد چنانکه علاوه بر کامیابیهای در ایران و پیشرفت بطرف نواحی شرقی این کشور توانست تمام کشور آشور و ایلام و قسمت بزرگی از آسیای صغیر را ضمیمه متصرفات خود کند و یک شاهنشاهی وسیع و

مقدر برای نخستین بار در ایران بوجود آورد. تاریخ پادشاهی هُوُوُخْشْشَر از ۶۳۳ تا سال ۵۸۵ پیش از میلاد بوده است ولی تشکیل شاهنشاهی واقعی او با فتح نینوا پایتخت حکومت مقتدر آشور بمسال ۶۰۷ یا ۶۰۶ پیش از میلاد مسیح همراه است. بنابراین قدیمترین تاریخ روشن و صریح تشکیل شاهنشاهی ایران مربوط است بحدود ۲۵۸۲ یا ۲۵۸۱ سال پیش از روزگار ما.

بعد ازین تاریخ شاهنشاهی ایران باقیام کوروش (کبیر) پسر کمبوجیه از اعقاب هخامنش و پسرش کمبوجیه و سپس داریوش (کبیر) توسعه فراوان یافت و بزرگترین شاهنشاهی دنیای قدیم گشت. تاریخ شاهنشاهی جدید از سال ۵۵۰ پیش از میلاد که سال فتح همدان بدست کوروش است ، یعنی از ۲۵۲۵ سال پیش آغاز شده و این دومین شاهنشاهی تاریخی است که دسته غربی قبایل ایرانی بوجود آوردند .

با آغاز پادشاهی در میان اقوام و قبایل ایرانی چه در نواحی شرقی و چه در قسمتهای غربی ، تحول اساسی زندگانی آنها آغاز شد و بسبب اهمیتی که این امر برای ایرانیان داشت یاد نخستین ادوار تشکیل سلطنت بصورتی دلپذیر در میانشان باقی مانده و فصلهای دلگشای از تاریخ داستانی ایرانیان را بوجود آورده است.

علاوه بر این چون سرزمین ایران بسبب وضع اقلیمی خود از نواحی آبادی که از هم جدا هستند تشکیل یافته وجود یک قدرت ارتباط دهنده ملی همیشه در نظر

ایرانیان با ارزش و اهمیت خاصی تلقی شده است و همین امر خود سبب و وسیله
عمدهٔ علاقهٔ ملت بحفظ يك قدرت مطلقهٔ مرکزی در طول تاریخ ایران قرار گرفت .
هرگاه این قدرت در مرکز حکومت مستقر بود سرزمین ما ز پیریشانی فراغت داشت و
هرگاه ضعفی در آن راه می‌جست هرج و مرج و پیریشانی در سرزمین ما و در روح قبایل
واقوام ایرانی هم بروز می‌نمود .

تقدس مفهوم شاهنشاهی و شاهنشاهان

در ادوار مختلف تاریخی ایران

=====

تقدس و ارزش معنوی شاهنشاهی از همین نیاز اقلیمی و وجوب اجتماعی سرچشمه گرفت و بتدریج تکامل یافت و بصورت يك اصل دینی در میان ایرانیان قدیم شایع گردید بنحوی که مقام سلطنت در تمام دوره‌های زندگی تاریخی آریاییان ایرانی، مقامی مقدس و فوق مقامات مادی دنیوی و همراه با يك نوع رسالت الهی برای حفظ سرزمین ایران و حراست و نگاهبانی ساکنان این سرزمین پنداشته شد و بصورت مأموریتی درآمد که اهورامزدا بکسی یا بخاندانی می داد تا کشور مورد علاقه او یعنی ایران را از گزند دشمنان و از آسیب هرج و مرج دور دارد.

اگر از اوستا، کتاب مقدس آیین زرتشتی، آغاز کنیم، همه جا باین نکته باز می‌خوریم که هر کسی که سلطنت یافت یا بخواست اهورامزدا بود و یا اهورا بر اثر نیکوکاری و لیاقت کسی این مقام را بدو ارزانی داشت. تمام پادشاهان، از هوشنگ پیشداد تا ویشتاسپ (گشتاسپ) کیانی، هر يك بنوبه خود بدرگاه اهورامزدا ^{پیش} نیا کرده و ضمن پرستش و ستایش او با دعا و ظایف دینی و نیکی و نیکوکاری پرداخته و امشاسپندان و ایزدان را بزرگ و گرامی داشته، با اهریمن و دیوان و همه عوامل شر جنگیده و در پیاداش فرمانروایی بر اراضی وسیع و قبایل و اقوام متعدد در ازا اهورامزدا تحصیل کرده‌اند.

اگر بخواهیم در این مورد بذکر مثال ببرد ازیم ناگزیر خواهیم شد که —
بسیاری از اسامی و کلمات اوستایی و اشارات دشوار آن را در اینجا مطرح کنیم و در
چنین حالی از پی گیری کلام خود بصورت ساده‌یی که دارد باز خواهیم ماند پس فقط
با اشاره مختصری درباره یکی دو تن از نخستین پادشاهان آیین اوستایی در اینجا
اکتفای کنیم. درباره هوشنگ پیشداد که در اوستا نخستین پادشاهست، ملاحظه
می‌کنیم که او بعد از ازایزدان مثل ناهید (ناهیتا) و بهرام و نظایر آنان قربانیها
و قولها داده تا فرمان اهورامزدا سلطنت مطلقه بر همه کشورهای آدمیان و دیوان
نصیب او شد و باز هوشنگ از ایزدان "ویو" (فرشته باد) و "ارد" (فرشته ثروت)
و از فرکیانی تقاضای یاری و مساعدت کرد تا بر دشمنان ایران و مخالفان کیش راستی
غلبه یابد و آنان نیز او را از یآوری خویش برخوردار کردند.

جمشید، که خود یکی از بزرگترین چهره‌های مقدس آریاییان قدیم است،
تا هنگامی که فرمانگزار اهورامزدا بود از رعایت‌های اهورایی و همراهی‌های فرشتگان
برخوردار داشت، هزار سال پادشاهی کرد و در آن مدت عالم را از خشکی و پیژمردگی
و پیوی برکنار ساخت و همینکه فریب دیوان خورد و از راه راست منحرف گشت، قدرت
دنیوی را از دست داد.

اگر تمام کتاب اوستا مطالعه کنیم نظیر این حال را که درباره آیین دو
پادشاه پیشداد دیده‌ایم درباره همه پادشاهان پیشدادی و کیانی ملاحظه

خواهیم کرد و این نشان می‌دهد که بنا بر آیین بهی پادشاهی امری اهورایی است که اهورامزدا و یاران او در اداره جهان خیر، یعنی امشاسپندان و ایزدان، بکسی ارزانی می‌کنند و تاهنگامی که او از طریق راستی و عدل و داد نگردیده باشد او را در کف حمایت خود نگاه می‌دارند. همه پادشاهان مذکور هم در برابر عنایتی که نسبت بدانان مبذول گردیده متعهد نشدند بهی و راستی و عدل و داد و دفاع ایران از دشمنان و حمایت نیکان در برابر گزند بدان و مخلوقات شریو هستند.

در روایات ملی یاد تاریخ داستانی ما هم که متضمن بسیاری از نظریه‌های ایرانیان پیش از اسلام درباره مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی است، همین اعتقاد صریح دینی و اجتماعی که پیش ازین شرح داده‌ایم بخوبی مشهود است. مثلاً به پادشاهانی از قبیل هوشنگ و تهمورث و جمشید و فریدون بسیاری از خدمات اجتماعی که منحصر به مصلحت حال و مال خلق می‌شود، از قبیل توجه به امور مدنی و دانشها گوناگون و صنایع و حرف، نسبت داده شده و بهترین سندی که می‌توانید درین باب بدان رجوع کنید نخست تاریخ الامم والملوک محمد بن جریر طبری مورخ و ادیب و عالم نامدار ایرانی در قرن سوم و چهارم هجری (متوفی بمسال ۳۱۰ هجری) و دیگر شاهنامه فردوسی است. پادشاهانی که در داستانها و روایات ملی بنام آنان بساز می‌خوریم همه خود را مبعوث خداوند می‌خوانده و پادشاهی را از وی دانسته‌اند و در بیانات خود که هنگام جلوس ایراد می‌کرده‌اند، اصطلاحاً در کتب قدیم آنها را

"خطبه" نامیده‌اند، باین نکته اشاره می‌نموده و نتیجه چنین موهبتی راموظف دانستن خود باصلاح حال خلق و نگاهداشت منافع آنان می‌شمرده‌اند. مثلاً در خطبه تهمورث ازیاوری خداوند در دفع تبه‌کاران سخن رفته است و جمشید در خطبه خود گفت که: "خداوند روشنی ما را تمامی داد و بما تأیید کامل ارزانی داشت پس ما نیز برای خیر و برکت رعایا کوشا خواهیم بود" و همچنینست در گفتار فریدون هنگام جلوس که از یاری و تأیید خداوند سخن می‌گوید و بهمین سبب خود را مأمور عدل و نصفت و بذل خیر و شکر نعمتهای الهی و تمسک بآن و نگاهداشت حق و دفاع از آن می‌داند.

نواده فریدون، منوچهر، نیز که بنا بر نقل بعضی مورخان اولین کسی است که قرائت خطبه زاهنگام جلوس بر تخت و تاجگذاری میان پادشاهان ایران متداول نموده است، در آن خطبه چنین گفت: خداوند این پادشاهی را بما ارزانی داشت، پس باید اورا سپاس گوئیم تا بر پادشاهی ما بیفزاید و اگر کفران نعمت و ورزیم ما را عقوبت خواهد کرد. . . . باید بدانید که پادشاه بر رعایای خود حقی دارد و برای رعایان نیز بر پادشاهان حقوقی مقرر است. . . . آنگاه بذکر حقوقی که پادشاه دارد اشاره می‌کند و حقوق رعایای خود را نیز برمی‌شمارد و همگان را بر رعایت آن حقوق ملزم می‌سازد. متن این "خطبه" بتامی در تجارب الامم ابوعلی مسکویه آمده و اگر هم واقعاً مربوط به پادشاهی بنام "منوچهر" نبوده باشد یقیناً میان پادشاهان ایرانی دوره‌های

اخیر پیش از اسلام بعنوان سند رسمی مملکت داری مورد اطاعت و عمل بوده، و نمایندگی اعتقاد ملی است بر تقدس مقام سلطنت و وظایفی که شاهان نسبت بزعا یا ورعایا نسبت به پادشاهان داشته‌اند و از نیروی ما از آن بعنوان يك سند اعتقادی استفاده می‌کنیم. در این خطبه بسیاری از اسرار مملکت داری ایرانیان قدیم را می‌توان دریافت و از آن بخوبی معلوم می‌شود که شاهنشاهی وسیع ایران قدیم باعث پدید نیامده و تشکیلات و رسم و نظریه‌های سیاسی و اجتماعی نیاکان ما بر احل بسیار مهمی از تکامل درد نیای قدیم نزدیک شده بود.

نکته مهمی که نباید از آن غافل بمانیم آنست که ماخذ مهم غالب کتب عربی قرنهای سوم و چهارم که درباره تاریخ ایران قدیم مطالبی نوشته‌اند کتابهایی از قبیل خدا نامه و آیین نامه و نسخه‌های عهد و سیرت‌های پادشاهان پیش از اسلام و کتاب گاهنامه و نظایر این کتابها بوده است که در قرن دوم و قرن سوم بحربی ترجمه شده و در دسترس مورخان و مؤلفان کتب قرار گرفته بود. بنابراین مطالبی که بتکرار درین کتب راجع به اقوال پادشاهان ایران قدیم درباره وظایف مقدس آنان ذکر میشود همه زائیده فکرو اندیشه خود ایرانیان پیش از اسلام و نمودار اعتقادات ملی و دینی آنان درباره پادشاهی و پادشاهانست.

دردوره‌های تاریخی هم همواره بنظایر این اندیشه بازمی‌خوریم. داریوش

در کتیبه معروف خود در بیستون شاهنشاهی پرشکوه و ممالک پهناور خود را داده

"خداى بزرگ اهورامزدا" آفريننده زمين و آسمان و آدميان ميداند و آنرا فضل و عنايتى از جانب وى ميشمارد. اين عبارت در بند چهارم از کتيبه مذکور جالبست که:
"چون اهورمزدا ديد که کار اين بوم پريشان شده است آنرا بمن سپرد، مرا شاهى داد، من شاهم و فضل اهورمزدا کار اين بوم را سامان بخشيد هم". و در بند پنجم گويد: "آنچه کردم بعنايت اهورمزدا بود. اهورمزدا مرا يارى کرد تا کار را بانجام رسانيدم. اهورمزدا مرا از هر يدي نگاه دارد، و نيز خاندان من و اين سرزمينهارا".
اين عبارات نشان دهنده اعتقاد صريح ايرانيان آن روزگارست براينکه خداوند قادر مطلق و آفريننده جهان و مخلوقات براى نظام کار جهان کسى را بر ميگزیند و او را ياورى ميدهد که کارها را سامان بخشد و او براى بقا، قدرت و حکمروايى خود و خاندان خویش از خداوند يارى ميخواهد تا او را از يدي بيا حفظ کند، و نيز سبب همين فضل و عنايت الهى است که شاهنشاه خود را مأمور ابلاغ اراده اهورايى بر نيکى و نيکوكارى و راستى ميداند و چنين ميگويد که: "اى آدمى، فرمان اهورمزدا را بتم ميگويم: راه راستى را مگذار، بد مينديش و گناه مکن".

موسى خورنى (= Moses Xorenensis) مورخ ارمنى معروف بس—ه

"هرودت ارمنستان" ميگويد که قم پهلوان (= پرتويان، ياپارتهاکه اشکانيان از ايشان بوده اند) شخص شاه اشکانى را مقدس و مصون ميدانستند و پس از مرگ پيكره او را مى ساختند و آنرا احترام ميکردند و بهمين سبب در دوره آنان بلند کردن دست

برشاهنشاه حتی برای مدعیان سلطنت گناهی بزرگ و نابخشودنی شمرده میشود
و کشتن او حتی در موقع اسارت در جنگهانیز گناه جبران ناپذیر بود .

اما در عهد ساسانیان مقام " شاهنشاه" در قلوب مردم و اعتقادات ملی و دینی
آنان ازین هم بالاتر بود . علت اساسی آن بود که سلسله ساسانی ایران را از ملوک
الطوائف اشکانی که در اواخر عهد آن سلسله صورت خوشی نداشت، و همچنین از
مشکلاتی که برای ایران در سرحدات کشور پیدا شده بود، نجات بخشید و از نظامات
خاصی برخوردار کرد . این نظامات را اردشیر پسر بابک در دستورنامه عمومی خود
که بهمه "البيان و الحاکمان و الايات نوشته است بدانان القا کرد . خوشبختانه
ترجمه عربی این دستورنامه که به "عهد اردشیر" معروفست در بعضی از کتب مهم
تاریخی دوره اسلامی نقل شده است .

در کتاب مشهور "السعادة و الايسام" آمده است که نوشیروان می گفت :
خداوند بزرگ پادشاهان را بیافرید تا خواست خویش را بر بندگان خود تنفیذ نماید
و مصالح آنان را با قامت رساند و آنان را از بلا یا حفظ کند و از نیرویست که میگوئیم
پادشاهان جانشینان خداوند در زمین او هستند .

و باز فرموده است: "پادشاهان امنای خداوند در زمین او و خلق او هستند
و مهمترین کار برای امانت دار حفظ امانت است".

نظاماتی که خسروانوشیروان بعد از ایجاد آرامش در شاهنشاهی خود پدید

آورده است و در کتب قدیم تاریخ و از آنجمله بنحو جامعی در تجارب الامم ابن مسکویه مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته، خود بحثی جداگانه دارد و نشان میدهد که شاهنشاهان ساسانی همینه امکانی بدست می‌آوردند تا چه میزان خود را موظف برسیدگی بوضع کشور آبادانی آن می‌شمردند. انوشیروان این اقدامات مهم را با بعضی ملاحظات و اشاراتی بسرگذشت خویش در کتابی که به "سیرت انوشیروان" یعنی "کارنامه انوشیروان" در نزد مؤلفان اسلامی مشهور شده بود آورده و خلاصه‌یی از این کارنامه در تجارب الامم نقل شده است.

این توجه بامور کشوری و لشکری و اصلاح حال رعیت و توجه بآبادانی کشور و آسایش مردم یکی از مسائلی است که در تمام دوره‌های پیش از اسلام تا آنجا که وجود مدارک بما اجازه می‌دهد مورد توجه پادشاهان بوده و حتی در تمام روایات ملی هم بدان توجه شده است، و یکی از علل بزرگ آنکه ایرانیان بفاتحان خارجی که در دوره‌های پیش از اسلام برای ایران غلبه کردند، خواه در روایات ملی و خواه در تاریخ مدون ما، همواره بچشم بدنگریسته و ایشان را فرستادگان اهریمن و یارای خوی اهریمنی شمرده‌اند اینست که آنان را سبب ویرانی کشور و نشر ظلم و عداون می‌دانسته‌اند. محبوبترین سلسله از پادشاهان ایران پیش از اسلام، در نزد ایرانیان سلسله ساسانی است و علت این محبوبیت نیز توجه خاص ساسانیان بوظایف ملی خود بوده است. این دسته از شاهنشاهان ایران تا آنجا که در مدارک پهلوی

وعربی و فارسی ملاحظه می‌کنیم، مردمانی بوده‌اند و ستادار ایران و ایرانیان و جز بندرت همه کوشش آنان مصروف آبادانی کشور و رفاه خلق و حفظ رسم و آداب و دفاع از اعتقادات اصیل ایرانی خاصه دین مزد ابرستی قدیم بود. شاهنشاهان این سلسله مرد می جنگاور و شجاع بوده و معمولاً "از شرکت در جنگها و مقابله با دشمنان ابا نداشته‌اند. در احداث شهرها و سد ها و آبادیهای کوچک و بزرگ و دژها و راهها و پلها و امثال آنها مبالغه داشته‌اند و کمتر پادشاه ساسانیست که بدوینای شهری و دیاری رانسبت نداده یا اوراد رکارهای علمی و تشویق علماء و مولفان و مترجمان پیشقدم ندانسته باشند.

موضوع مهم در دوره ساسانیان احترام خاص شاهنشاهان این سلسله و علاقه شدید دینی مردم نسبت بدانانست. در اندیشه مردم آن زمان شاهنشاهان ایران یعنی ساسانیان از نژاد مینوی بوده‌اند و به همین جهت در سکه‌های آنان عنوان مینویوچیشتری (Mainyo - Cithraiz) برایشان قید می‌شده است، یعنی کسی که نژاد مینوی دارد، و مینو در اینجا به معنی عالم معنی است در قبال گیتی که عالم ماده است. ازین بالاتر شاهان ساسانی، مانند زردشت، در شمار ایزدان گیتی شمرده می‌شدند و شاید به همین سبب باشد که عنوان "بغی" یعنی "خدا" برای آنان بکار می‌رفت و شاید عنوان "خوتای" (= خدای) هم از چنین تصویری ریشه می‌گرفت. شرح سکه بهرام پنجم بعنوان نمونه‌یی از سکه‌های ساسانی در اینجا نقل می‌شود

که چنین است: "مزدیسمن بختی و زمران شاهان شاه ایران ائیران مینوچیشتری ازیوتان" یعنی: "مزد اهرستغداوندگار بهرام شاهنشاه ایران و جزایران، مینو نژاد ازایزدان."، و بعلمت همین تقدس و احترام است که با وجود ضعف و هرج و مرج عظیمی که بعد از قتل خسرو پرویز درد ستگاه حکومتی ساسانیان راه جسته بود همینکه کسی از میان سرداران قوی پنجه آنان سر بطنخیان و سلطنت طلسمی بر می داشت کشته می شد و از میان می رفت و همه کسانی که دنبال قدرت و امارت بودند شاهنشاهی یکی از شاهزادگان ساسانی را بهانه می کردند و خود را در راه حرمت و اعتقادی که مردم نسبت بان شاهزاده داشتند پنهان می نمودند.

در دوره اسلامی هم نظیر این اعتقاد برای مردم نسبت با مراد شاهانی که ایرانی بوده و بر آنان حکومت می یافته اند وجود داشت. مثلاً "بر اثر قتل ابو مسلم خراسانی، که ظاهراً از نژاد گودرزیان اشکانی بود، بعد از آنکه در سال ۱۳۷ هجری به تزویر منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی بقتل رسید غوغایی در میان سران گردن - کس ایرانی براه افتاد و عده ای بخونخواهی او بر تازیان خروج کردند مانند سپهبد فیروز، و المقنع هشام بن حکیم، و ضمناً پیروان او در ایران که دسته ای از شیعه شمرده می شدند و معتقد بحلول جوهر الوهیت در او بودند مدعی غیبت وی شدند. و بعضی دیگر بر آن بودند که امامت و جانشینی از وی بدخترش منتقل شده است، و المقنع مدعی شد که جوهر الهی از ابو مسلم بخود او انتقال یافت و بر اثر اعتقادی که مردم

بمخدرم او ابومسلم داشته‌اند بزودی طرفداران متعددی پیدا کرد .
درباره سامانیان اعتقاد مردم بسیار راسخ تر و محکم‌تر ازین بود بدین
جهات : نخست آنکه این دسته شاهان از اعقاب پادشاهان قدیم بوده‌اند و
نسبشان به بهرام چوبین می‌کشید که ظاهراً از بقایای شاهزادگان اشکانی بود
و در روایات نژاد او بمنوچهر پیشدادی می‌رسید ، و دوم آنکه در ترویج زبان و ادب
فارسی سعی بلخی داشتند ، و سوم آنکه در بزرگداشت مراسم و آداب ایرانی خود کوشا
بودند ، و چهارم آنکه در عدل و داد و نگاهداشت حقوقهای مردم نکته‌ی رافـرو
نمی‌گذاشتند . این علتها و سببها همگی وسیله رسوخ محبت و ولایت آنان در دل‌های
مردمان شده بود چنانکه معتقد بودند هر که نسبت بدانان بداند پیشدازد آسب
بدی برکنار نخواهد ماند و بی‌گمان خود و خاندانش را بر سر این کار خواهد نهاد ، و از
جمله گفتار مردم قرن چهارم درباره این سلسله این بود که : " اگر درختی خلاف میل
و آرزوی سامانیان بروید خشک خواهد شد . " و با آنکه در پایان عهد سامانیان
گردنکشانی بزرگ از میان سرداران آنان پیدا شده بودند هیچک قصد برانداختن
ایشان نکرد و البتکین حاجب نیز که با ایشان بعلل وجهاتی از در خلاف درآمد
بود در ملک خداوند گاران خویش تصرفی نکرد و با غلامان خاصه خود بجانب غزنه
بیرون رفت و آنجا را تصرف کرد و در همانجا بماند ، و سبکتکین نیز به بهانه دفاع از سامانیان
بحکومتی که آنان بوی در خراسان داده بودند قانع شد و همسرش محمود را به نیابت

از خود در آن سامان گذاشت، و عاقبت چنانکه می دانیم انقراض حکومت این سلسله در ماوراءالنهر بدست ترکان قراخانی که مرکز حکومتشان در بلاساغون بود بمسال ۳۸۹ انجام گرفت و آخرین فرد ازین خاندان یعنی امیر ابوبراهیم اسمعیل بن - نوح بن منصور ملقب به "المنتصر" چندی در ماوراءالنهر و خراسان زد و خورد می کرد و عاقبت هم در سال ۳۹۵ در بیابان مرو بدست قومی از بادیه نشینان مهاجر عرب کشته شد و محمود غزنوی بانتقام خون اوقاتلان وی را از میان برد. این ابیات از عماره مروزی در مرثیه آن شاهزاده، که در عین ضعف و حتی در زوال سامانیان بی چشم داشت پاداشی سروده شده است، نشانه بی بارزست از محبت و علاقه بی که مردم بدانان داشته اند:

از خون او جو روی زمین لعل فام شد روی و فاسیه شد و چهارمیدرز د
تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بگو

درستست که حرمت سامانیان در ایران بمرحله تقدس رسیده بود و ایشان در همان درجه بی قرار گرفته بودند که پیش از آنان ساسانیان داشته و در قرنهای پنجم و ششم هجری نصیب عباسیان در نظر غالب اهل سنت شده بود، اما سلسله‌های پادشاهی که در ایران تا اواخر قرن ششم حکومت داشته و با مردم بعد و نصف رفتار می کرده اند نیز از حرمت و محبت ایرانیان بی بهره نبوده اند. آل زیار و آل بویه که هر دو مدعی انتساب بخاندانهای قدیم ایرانی بوده اند در نزد رعایای

خود مخصوصاً در شمال ایران مورد بزرگداشت مردم بوده‌اند. این هردو خاندان در احیا سنن ملی سعی وافق می‌کردند. مرد اویچ پسر زیار دیلمی، مرد مبارز ایرانی، در سیاست نژادی خود چندان مبالغه داشت که کارش بتحقیق بی سابقه نسبت بتازیان وترکان کشیده بود و عاقبت هم بر سر این تحقیر از میان رفت. وی در احیا مراسم ایرانیان قدیم نسبت ب جشنهای ملی مبالغه شدید داشت و می‌خواست تیسفون، مستقر شاهان ساسانی را دوباره پایتخت سازد و شاهنشاهی ایران را با همان شکوه و جلال تجدید نماید و حکومت عباسیان را یکباره براندازد. برادر او و شمشیر در کین تیزی بادشمنان ایران چندان سخت گریب بود که بتصور آنکه برادر او با عباسیان ساخته و برسم آنان جامه سیاه پوشیده است تا مدتی حاضر نبود موطن خود را رها کند و نزد مرد اویچ رود و با او از در همکاری درآید. درین خاندان بزرگ یعنی خاندان زیاری تا پایان کارشان همواره همان رسم ملی ایرانی و نامهای ایرانی از قبیل قابوس و منوچهر و کیکاوس و بهستون (بیستون) و نظایر این اسامی متداول بود و هیچگاه حاضر نشدند اسم غیر ایرانی بپذیرند.

این نحوه عمل زیاریان آنان را چندان محترم کرده بود که غزنویان با همه سطوت و قدرت خود چه در عهد محمود و چه در زمان مسعود غزنوی نتوانستند آن خاندان بزرگ را براندازند. محمود با آنان از در مصلحت در آمد و مسعود هم که نابخردی کرد و بر سر زمین آنان تاخت جز آنکه مدتی قوای خود را سرگردان و دچار

تلفات سازد کاری از پیش نبرد و نومید بخراسان بازگشت ، و عاقبت چنانکه می دانیم زیاریان خود ضعیف شدند و در موقعی که باوندیان قدرت بیشتری یافتند تابع آن قوم گردیدند و در گیوود ارکشاگش آن سلسله با سلجوقیان نام آنان بتدریج فراموش شد .

فرزندان بویه نیز همین روش را در بزرگداشت ایوان و ایرانیان و رسمهای ملی و آیین های ایرانی داشته اند ، به پیروان دین قدیم ایرانی با نظر بغض نمی نگریستند ، آیین شیعه را که در حقیقت مذهب ملی ایرانیان و کیش مورد حمایت ایشان بود بعنوان مذهب رسمی خود اعلام کردند . رفتار معزالدوله احمد با عباسیان نمونه بارزیست از رفتار سختی که ایرانیان تندرو نسبت بغیر خود داشته اند و برادرزاده اش فنا خسرو معروف به " عضدالدوله " با آنکه مقر حکومتش بغداد بود ندیمان خود را از میان ایرانیان برمیگزید و حتی در بارگاه خود شاعران طبری زبان را بر شاعران عرب برتری می داد .

موضوع احترام نسبی برای شاهان ایران دوره اسلامی درست بهمان صورت باقی ماند که در ایران دوره پیش از اسلام معمول بوده است چنانکه ابو مسلم و صفاریان و سامانیان و بعضی از امرا و خاندانهای امارت تابع آنان ، و آل زیار و آل بویه همگی نسب خود را بشاهان و پهلوانان قدیم می کشانیدند و به همین سبب مورد احترام ایرانیان عهد خود بودند و رعایت حق آنان بر ایرانیان دیگر واجب بنظر می آمده

است. اکنون باید بدانیم که همین احترام نسبی را پادشاهان ایران تا پایان دوره سلجوقی نگاه داشتند مثلاً شبانکارگان^۱ یعنی پادشاهان شبانکاره، که از قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم بر قسمتی از فارس حکومت می‌کردند و گاه وسعت دامنه^۲ حکمروایی آنان تا بکرمان می‌گشوده است، خود را از اعقاب منوچهر پیشدادی می‌شمردند و پادشاهان سروان که از اولاد ایرانشاهین محمد بوده‌اند خود را از اخلاف شاهنشاهی ساسانی می‌دانستند، و باوندیان، که از خاندانهای قدیم مازندران بوده و بعد از ضعف زیاریان در اوایل قرن پنجم و در قرن ششم هجری در مازندران و گرگان و دیلم قدرت بسیار یافته و حتی یکی دو بار با سلاجقه در افتاده بودند، از اعقاب "ساو" بودند که از اولاد "کیوس" پسر قباد و برادرانوشیروان بوده است و پادشاهان نیمروز، که از عهد سلطنت سنجر تا اوایل قرن هفتم بر سیستان حکومت می‌کردند، نسب خود را به کیکاوس می‌رسانیدند، و ملوک شَنَسَبانی غُور، که در تاریخ ما بسلطین غوریه معروفند، خود را به پهلوانان و پادشاهانی که در روایات ملی از نسل ضحاک دانسته شده‌اند، نسبت می‌دادند.

بسیب همین احترامی که شاهان ایرانی نژاد قرن سوم و چهارم و پنجم هجری داشتند بعضی از سلسله‌های پیش از حمله مغول که نژاد اصیل ایرانی^۳ نداشتند، نیز سعی کردند که اولاً "سیرت آنان را در کشور داری پیش گیرند و ثانیاً" خود را طرفدار دین و حامی ضعفای معرفی کنند، و ثالثاً "نسبت خود را شریف و قابل

قبول ایرانیان جلوه دهند، و بهمین سبب خود را بنحوی بشاهان ایران قدیم
پیوند می‌داده و ازین راه بارائه نسب نامه‌هایی مبادرت می‌جسته‌اند. مثلاً*
پادشاهان غزنوی نسب سبکتکین را به یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی می‌رسانید
ند و پادشاهان سلجوقی مدعی بودند که از نژاد افراسیابند که نسب او هم طبق روایات
به فریدون می‌رسید.

مقام دینی و دنیوی شاهان

با این بحثها معلوم شد که پادشاهی در نزد ایرانیان یک موهبت الهی و شایسته نژاد گانست و باید این موهبت الهی را از راه دین و داد و خدمت بخلق نگاه داشت ، و بهمین سبب در ادواری که هنوز حکومت بدست مهاجمان آسیای مرکزی نیفتاده بود ، بتناسب عقاید و رسوم و آرای که در آن دوره میان مردم جاری بود پادشاهان خود را برای اجراء قوانین و مقررات دینی و ملی آماده می کرد و ازین راه احترام مردم را نسبت بخود جلب می نمودند . در حقیقت محبت پادشاهان ایران و رعایای آنان یک امر دو جانبه و یک نوع " مهربانی هردو سر " بود مگر آنگاه که دیودر میانه راه می جست و مشرب دوستی را بکدورت رنجش تیره می ساخت .

اینجاست که در می یابیم در تاریخ ایران همواره شاه مدار زندگی ایرانیان ، تاریخ این قوم با تاریخ پادشاهی و پادشاهانش یکجا بوجود می آید ، پس یوش دین و نشر آن با پادشاهست ، طرح قوانین و اجرای آنها از وی آغاز می شود ، قواعد و رسوم راهم وضع می کند و هم نگاه می دارد ، زبان قوم باید در حمایت او نگاهداری شود و شعرو هنر و دانش و حکمت را باید او خریدار باشد و گرنه شعرو هنر و دانش و حکمت در کشور راه انحطاط می سپرد . این است که در همه ادوار چشم ایرانیان به شاهنشاهی دوخته است تا آنان را به هر جانی که هدایت کند بروند و هنر طریقی را که او پیش گیرد بسپزند .

بنظر ایرانیان، در طول حیات تاریخی این قوم، شاه سرمشق اخلاق و رفتار و گفتار خلق است و بهر سبب می‌شوند، سخن او بهترین سخن و اندیشه او بهترین اندیشه است، و چنین می‌پندارند که خوب و بد احوال آنان به نیک و بد نیت شاهان بسته است، و نیز عقیده دارند که هرگاه عنان عنایت پادشاه از خلق بازگردانده شود خداوند نیز عنایت و لطف خود را از مردم دریغ خواهد داشت.

همین مقام دنیوی و ارزشی را که پادشاهان در اداره آموزشی دارند در مورد دینی نیز برای آنان در همه ادوار و از آن جمله در عهد اسلامی ملاحظه می‌کنیم. سلطنت در عهد اسلامی بمنزله خلافت خداوند بر روی زمین است مشروط بر آنکه دارنده آن از مخالفان فرمان ایزدی و ناقضان نص نبوی نباشد و در کنار خود جانب عدل و انصاف را محترم شمارد. درین دوره‌ها نیز همان جنبه تقدس دینی و معنوی که پادشاهان در دوره‌های پیش از اسلام و در روایات دارا بوده‌اند برای آنان در نزد ایرانیان حفظ شده است منتهی با تغییراتی جدید که سازگار با دین مبین باشد، و حتی با استناد بآیات و احادیث و اخبار، و بهمین سبب هم گاه این مقام تالی پیغامبری شمرده شد.

در اینجا نقل قولی از حجه الاسلام محمد بن محمد غزالی طوسی (متوفی به سال ۵۰۵ هجری) متفکر و متکلم و نویسنده بزرگ شافعی اشعری، را که در عهد

خود مرجع بزرگ مسلمین از شرق تا غرب عالم اسلامی بوده و همواره به گفتارهای او حتی در حیاتش استناد می شده است ، لایح می دانم . وی در کتاب مشهورش نصیحة الملوك ، که کتابیست در آداب دین و دنیا و اداره امور مملکت بوسیله پادشاهان می گوید (چاپ تهران ص ۳۹-۴۰) : " و بدانکه ازین آدم خدای تعالی دو گروه راهبرگزید و این دو گروه را بر دو یگران فضل نهاد ، یکی پیغامبران را و دیگر ملوک را . اما پیغامبران را بفرستاد بر بندگان خویش تا ایشان راهبوی راه نمایند و پادشاهان را بعت کرد تا ایشان را از یکدیگر نگاه دارند و مصلحت زندگانی ایشان بایشان بست بحکمت خویش ، و محلی بزرگ نهاد ایشان را چنانکه باخبار می شنوی که : السلطان ظلّ الله فی الارض ، یعنی که بزرگ و برگماشته خدایند بر خلق . پس بباید دانست که چون حق تعالی او را آن پادشاهی و فرایزدی داد ازین روی طاعت ایشان بایست داشت و ایشان را دوست باید داشت که خدای تعالی فرموده است : اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ . تفسیر این آیت چنانست که : مطیع باشید خدای را و پیغامبران را و امیران خویش را . پس هر که را خدای تعالی دین داده است باید که مرپاد شاهان را دوست دارد و مطیع باشد و بداند که این پادشاهی خدای تعالی دهد و آن کس را هد که خود خواهد . . . " .

نظایر این سخنان را در گفتار نویسندگان ایرانی ، که همه با اعتقادات دینی و پادین پیمانی استوار داشته اند ، فراوان می توان یافت . بازنگاه کنید بسـ

سخن محمد بن علی بن سلیمان الراوندی نویسنده و مورخ بزرگ قرن ششم آنجا که
باین سخنان متکلم است : " سلطان سایه خداست و حاکم دردین مصطفی ،
باخسان حق اختصاص دارد و برگزیده حق عزو علا باشد از بهر پادشاهی و رعایت
حقوق خلق ، و خوانده بانصرت حق ، اگر در او امر و نواهی منقاد فرمان الهی باشد
حق تکفل نصرتش کند و اگر خلاف امر و نهی خدا کند بانفس خودش گذارد . باید که
عدل گزینند تا خرمی بینند " .

باملاحظه این سطور بخوبی مشهود می شود که نظرا احترام آمیز ایرانیان
دوره اسلامی نسبت بمقام سلطنت و نسبت بیاد شاهان بسیار وسیع تر و بالاتر از آنست
که از منقولات ایران پیش از اسلام می توان دریافت زیرا درین دوره تمام سنتها و
نظریات پیشین بر عقاید و نظریاتی که در اسلام موجود است افزوده شده است .
با آنکه مقام پادشاه در نزد علمای اهل سنت چنانکه گفته ایم در نهایت
بلندی و تعظیم است با این حال هرگز بدان مرتبه که در نظر اهل تشیع است نمی رسد .
علت آنست که تشیع در مورد احترام نژادی برای ریاست دینی همان روشی را حفظ
کرده است که ایرانیان قدیم داشتند و این اندیشه چنانکه گفتیم تا مدتی از دوره
اسلامی رائج بود . توضیح این مقال آنست که یکی از مهمترین مبانی مذهب
شیعه موضوع وراثت در ریاست دینی و " امامت " است . بعقیده این فرقه جانشین
پیغامبر پسرعم و داماد او یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام است که بمنزله فرزند

پیغمبر و پرورش یافته در آغوش او و برد امان او بود و نزد یکترین مردیست از خاندان رسالت به رسول اکرم، و شرعا "وعقلا" و عرفا "جانشین بلا فصل اوست، خاصه کسه نصّ و تعیین درین باره موجود است و بعد از آن نیز امامت در خاندان رسالت همچنان باقیست. اهل سنت با این اعتقاد شدیداً مخالف بوده و آنرا نوعی پیروی از عقاید ایوانیان قدیم و تشبّه بدانان در لزیم رعایت نسب برای حکومت و فرمانروایی بر خلق می شمرده و ازین راه طعنها و ایرادها بی بر شیعیه داشته اند که در کتب مذکور و مسطور است. همین احترام نژادی در ریاست دینی در نزد شیعه عیناً "بر ریاست سیاسی هم تعلق می گیرد و ازینجاست که احترام شاهان، مشروط بر آنکه بر مذهب شیعه باشند و هم از نژاد شاهان قدیم، در نزد شیعه قرن های چهارم و پنجم و ششم بسیار مهم جلوه گرفته بود، و اتفاقاً همه پادشاهانی که در آن قرون ریاست سیاسی شیعه ایران را بر عهده داشته اند از خاندانهای قدیم و مورد احترام شیعه بوده اند مانند زیاریان و بوئیان و بایوندیان و امثال آنان.

بعد از غیبت امام دوازدهم علیه السلام پادشاهان شیعه ایران نه تنها ریاست ظاهری و سیاسی را بر عهده دارند بلکه چون از اولوالامراوند ریاست مذهبی هم با آنان و اطاعت از آنان شرعا "لازمست. اینست که در تشیع مقام و منزلت شاهان و احترام به نژاد و نسب آنان معنا "خیلی بیشتر و عمیق ترست و اهمیت این مطلب را مخصوصاً "موقعی درک می کنیم که از اواخر قرن ششم بر اثر توسعه افکار ضد شعوبی

ومخالفت بانژادپرستی، ونیز بر اثر حمله مغول و درهم شکستن بسیاری از سنن
قدیم ایرانی، توجه بحفظ سلسله انساب پادشاهان بسیار سستی پذیرفته وحتی
چندگاهی اصلاً در میان اهل سنت فراموش شده بود.

کتاب احادیث و روایات شیعه پراست از اخبار درباره تزم اطاعت از
"اولوالامر" یعنی پادشاهان. این اخبار واحادیث همگی از پیغامبر اکرم وازائمه^۱
اطهار نقل ودرمآخذ معتبر شیعه ثبت شده است وپیش ازین در کتاب "آیین
شاهنشاهی ایران" بیشتر آنها را آورده ام وخواننده می تواند بدانجامراجعه کند.

مقام شاهنشاهان در آثار ادبی فارسی

اندیشه بزرگداشت و احترامی را که در ایران اسلامی نسبت بمرتبه پادشاهی و پادشاهان جاریست بعد از آیات و احادیث هیچ جا بهتر از آثار ادبی فارسی نمی یابیم. تقریباً سراسر دیوانهای شاعران بزرگ ایران دوره اسلامی، از رودکی گرفته ببعد، مشحونست بگفتارهای بلند شاعران نسبت بشاهان و ستایش آنان و مدح خُلق و خُلق و اعمال و اقوال ایشان. نباید تصور کرد که درین مورد تنها کسب مال و جاه شاعران را بدین کار امیداشت زیرا در گفتارهای آنان معمولاً نوعی از عشق آمیخته با احترام و تقدیس ملاحظه میکنیم که ما را از آن تصور باز میدارد. مرثیهها که برای سلاطین گفته شده است غالباً توصیف جامعی است از تأثر عمومی مردم نسبت بدرگذشت يك پادشاه و تأثر عمیق خود شاعر از فقدان کسی که مورد علاقه و احترام قلبی و دینی او بوده است.

ازجانبی دیگر میدانیم که در اسلام تمشیت همه امور خلق بمشیت عالیله الهی باز بسته است و خداوند هر که را بخواهد دولت می بخشد و از هر که بخواهد دولت را بازمیگیرد و همه کارها در دست اوست و او بر هر کاری توانا و مختار مطلق است. سعادت از لطف او سرچشمه میگردد و شقاوت زاده گمراه اوست. بنابراین دولت و سلطنت را حکمت بالغه آویکسی و خاندانی می بخشد تا نگاهبانان خلق و مجریان احکام او باشند، و این موهبت را از آنان باز نمیگیرد مگر آنکه از وظایفی که بر عهده دارند

عدول کنند . پس پادشاهان برگزیده حقد و ستایش آنان در حقیقت ستایش اراده^۱ حق و مشیت الهی است .

مهمترین قسمت از آثار ادبی که نماینده^۲ این فکر یعنی بزرگداشت و تعظیم پادشاهان بحد تقدیر است داستانهای قهرمانی و ملی فارسی و منظومهای حماسی است . این گونه داستانها و منظومهایی که مبتنی بر همانهاست بهترین نماینده^۳ افکار و اندیشههای ایرانیان در تمام مسائل و مطالبی هستند که در آنها ملاحظه می کنیم . همه پادشاهان و شاهزادگان درین داستانها دارندگان فرایزدی و فر کیانی و تمام اندام و زورمند و مردانه و خدای ترس و دین دار و مردم دوست و شجاع و درست اندیشه و پاک سیرت اند ، مینوچهر یعنی دارای روان مینوی و پاک هستند ، راستگویی و نیک اندیشی و نیکوکاری فطرت آنهاست . در همه احوال خداوند را در نظر دارند و از زیاری می جویند ، برای اجرا^۴ مشیت او کوشش می کنند و می جنگند .

پادشاهان و اخلاف آنان همه جازیباترین مخلوقات الهی هستند ————— بدرجهایی که چشمها در جمال آنان خیره می ماند و هر که از میان خاندانهای سلطنتی باید بمشیت الهی بسطنت برسد^۵ فریاد او از اوان تولد همراه است و او را حفظ و حراست می کند . پادشاهان فرمانروای مطلقند و سرپیچی از او امر آنان موجب شقاوت و نیوی و اخروی و بمنزله^۶ یک^۷ گناه^۸ نابخشودنی است . اسفند پارهنگی که بفرمان گشتاسپ ب جنگ رستم رفت مأمور بود که او را مقید و دست بسته و پیاده بدرگاه

شاهنشاه کیانی آورد، و با آنکه میدانست چنین عملی نسبت به مدافع بزرگ ایران و حامی تاج و تخت کیانی دور از انصاف و لوازم حق شناسی و سپاسداریست، خود را با طاعت از فرمان شاهنشاه ناگزیر می بیند و تنهاراه سازش را بستن دست رستم و بردن او بدر گاه گشتاسب می داند. اما شاهان ایران در روایات ملی بندرت از راه انصاف و داد منحرف شده اند و همه آنان مردمی آزاده و سخی و جوانمردند و از مردم و سپاهیان هیچ نعمتی را دریغ نمی دارند. شاه ایران به عهد و پیمان خود وفادارست و اگر کسی مانند "پیروز" ساسانی از پیمان بگردد زود بکیفر خود می رسد. شاهنشاهان پهلوان و جنگجو و مبارز بی همتا بودند اما پهلوانان ایرانی ننگ دارند که شاه بجای ایشان بجنگ رود زیرا آنان دفاع از میهن و حمایت از پادشاه را وظیفه شخص خود می شمارند. تنها کیخسرو یکبار باصرار "شیده" فرزند افراسیاب و بآرزوی خود با وجود تحاشی پهلوانان بجنگ رفت و با این کار خود مدتی از روز مایه اضطراب ایرانیان شد. شاه ایران دین دار و یزدان پرست و غمخوار ایرانیان و بهشت و پناهگاه ایشانست و در مقابل این الطاف و وظیفه هرا ایرانی وفاداری نسبت بشخص او و اطاعت از او امر اوست.

اینها خلاصه بی از کلیات مطالبی است که میتوان در داستانهای قهرمانی و منظومهای حماسی درباره پادشاهان ملاحظه کرد. در اینگونه منابع پادشاهان ایران نه تنها خود را موظف بنگهبانی دین و نیکوکاری و داد و انصاف میدانند بلکه

همه زیودستان و رعایای خود را نیز بدین کار موظف می شمارند . معمولاً " بهترین موردی که در ادبیات حماسی مامیتوان باین اندیشه بازخورد موقعی است که پادشاهان برای مراسم تاجگذاری بر تخت جلوس می کنند . در اینجا هم همان سنتی رامی یابیم که در روایات قدیم تاریخی ایران ، که در کتب اسلامی منعکس شده است ، ملاحظه می کنیم و قبلاً بدان اشاره کرده ایم . بروایت فردوسی از میان شاهنشاهان ایران چون اردشیر بابکان در بغداد (مقصود تیسفون است در نزد یکی بغداد نه بغداد) بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد از " پیروزه " تاجی بر سر نهاد و کمرشاهی بپست و گرز شاهان بدست گرفت و :

جوتاج بزرگی بسر بر نهیاد	جنین کرد بر تخت پیروزه ییاد
که اندر جهان داد گنج منست	جهان زنده از بخت ورنج منست
کس این گنج از من نیارد ستد	بد آید ب مردم ز کردار بد
جو خشنود باشد جهان داریاک	ندارد دریغ از من این تیره خاک
جهان سر بر سر در پناه منست	پمندیدن داد راه منست
همه انجمن خواندند آفرین	که آباد بادا بدادت زمین

اما این دادگری و داد فرمایی فقط خاص شاهان نیست که ایرانی و از نژاد شاهان قدیم باشند و گرنه پادشاهانی از قبیل ضحاک و افراسیاب و اسکندر جز ظلم و بیدادگری و شکستن حدود و رسم و میوان کردن ایران کاری نداشته اند . در

روایات حماسی و ادبی ما هم هرگاه پادشاه نیت خود را بد کند در کار ملک خلل راه می یابد و نعمتها همه نقصان می پذیرد چنانکه اردشیر بابکان در وصایای خود بشاپور او را باطاعت از عهد و وصیت معروف خود، که قبلاً "از آن بنام" عهد اردشیر یاد کرده ایم، دعوت می کند و پیش بینی می نماید که پانصد سال بعد از او چون کسانی که برای آن حکم می رانند این عهد و اندرز او را رعایت نخواهند کرد و بیداد خواهند گرایید مرز ایوان روی بویوانی می نهد و کارها واژگونه و تباه میگردند و او این همه مصائب را نتیجه آن میدانند که اعقاب وی از راه دادگری باز میگردند و بیداد و جور و جفا پیشه می کنند و خوی اهریمنی پیش می گیرند :

بزرگی شمارا بپایان رساند	برین بگذرد سالیان پنج صد
هم آنکس که باشد زیوند تو	بپیچد سر از عهد فرزند تو
ببیداد یازند و جور و جفا	بگردند یکسر ز عهد و وفا
ببالند با کیش اهریمنی	بپوشند پیراهن بد تنی
بیالاید این دین که ما شسته ^{ایم}	گشاده شود هر چه ما بسته ایم
بویوانی آرد رخ این مرزمن	تبه گردد این پند و اندرزمن

در شاهنامه و دیگر روایات ملی و کتب ادبی موضوع دادگری پادشاهان ایوان بکرات ذکر شده و حتی ازین موضوع داستانها و حکایات فراوان ساخته و در کتب اخلاقی و در قصص و حکایات اجتماعی آورده اند و ذکر آنها را اینجا البته زائد

وما به اطاله کلامست.

از خصایص شاهان درین روایات و آثار ادبی علاقه خاصی است که آنان بایران و ایرانیان دارند. این محبت یکسره نیست بلکه بین شاهنشاهان و مردم ایران، چنانکه از غالب آثار ادبی برمیآید، پیوندی ناگستنی وجود دارد که صرف دهور نتوانست آنرا از هم بگسلد. این پیوند در تمام آثار قهرمانی و حماسی ایران مخصوصاً "بچشم میخورد"، نه تنها هرکسی باید شاه را بدیده خداوندگاری مهربان و پدري نیکخواه بنگرد، بلکه هیچگاه نباید از فرمان او سرپیچد یا نسبت به او گمان بد بخورد راه دهد چه این بمنزله گناهیست که عاقبت آن وخیم و عذاب آن الم است. مثلاً در شاهنامه می بینیم که چون کردیه خواهر بهرام چو بین هنگامی که از بد خواهی و بداندیشی برادر نسبت بخسرو ابرویز آگاه شد و سخنان ناهموار او را از زیشت پرده دربار شاه شنید برآشفته و :

بدان انجمن شد دلی پر سخن	زبان پر ز گفتارهای کهن
یوادر جو آواز خواهر شنید	ز گفتار و پاسخ فرو آرمید
چنین گفت پس کرد به اسپاه	که ای نامداران جوینده راه
کس از بندگان تخت شاهی نجست	و گر چند بودی نژادش درست
ترا آرزو کرد شاهنشاهی	چنان دان که گردی توازجان تهی
شهنشاه گیتی ترا برگزید	چنان کز ره نامداران سزید
تو یادش این نیکوویی بدگسی	چنان دان که بد باتن خود گسی

مزن ای برادر تو این رای بسد
کزیمن رای بسد مرترا بدرسد
مکن آزار بهر خرد پادشا
که دانان خواند ترا پارسا
مده کار کرد نیاکان بباد
مبادا که پند من آیدت یار

عاقبت نیز همچنین شد و بهرام هنگامی که بر اثر این خیانت جان شیوین
را بباد میداد بگناه خود اعتراف کرد و گفت:

مرانی ز هم دیو بد راه کرد
زخو بی چنین دست کوتاه کرد
پشیمانم از هر چه کردم زب
کسون گسری بخشد یزدان سزد

همین حال راهم درباره "ماهوی سوری" که نسبت بیزد گرد شهریار
بداند یشیده بود می بینیم چنانکه او را "بدبخت خود گامه" دانستند و با او چنین
سخن گفتند:

نخستین ازین بر تو آید گزند
بفرزند مانی یکی کشتمند
که بارش کبست آید و برگ خون
بزودی سرخویش بینی نگون
برهنه شود در جهان زشت تو
پسر بد رود بسی گمان کشت تو
همان دین یزدان شود زو تباه
همان بر تو نفرین کند تاج و گاه
همه تیوه بینم دل وهوش تن تو
تنومند بی مغزی و جان نزار
همی خوار بینم باغوش تو
همی دود از آتش کنسی خواستار

ترا زین جهان سرزنش بینم آز بید کشتنت رنج و گرم و گداز
کنون زندگانیت ناخوش بود چورفتی نشست بر آتش بود
توگرینده ای خون شاهان مریز که نفرین بود بر تو و تارستخیز

نرمی و تواضع در برابر شاهان از وظایفی است که همواره در اقوال حکمای
قدیم ایران بدانها بازی خوریم و شاهنامه فردوسی که یکی از گنجینه‌های این حکم
است بارها ناطق برین افکار می باشد و در آنجا می بینیم که :

تو بر شاه بسیار کشتی مکن اگر چه پرستنده باشی کهن
که هر چند گردد پرستش دراز چنان دان که هست او ز تویی نیاز
و گریه تو گردد ز چیب ز ک دژ بی پوش گرای و مزن هیچ دم
اگر نیست آگاهیت ز آن گشاه برهنه دلست را بپر نزد شاه
گراز کس دل شاه کیست آورد همه رخنه در داد و بدین آورد
گنه کار باشم دتن ز بود مت مگر مردم نیک ویزدان پرست

و این اعتقاد در حقیقت زاده یک نوع اعتقاد دینی بود که از کتب مذهبی
ایرانیان قدیم سرچشمه می گرفت چنانکه درین ابیات می بینیم :

ولیکن یکی داستانست نغز مگر بشنود مردم پاک مغز
که ز دشت گوید با ستا و زند که هر کس که از شهر یار بلند
بییجد بیک سال پندش دهد همان مایه سود مندش دهد

سر سال اگر از نایب براه ببایدش کشتن بفرمان شاه
چو بردادگر شاه، دشمن شود سرش زود بباید که بی تن شود

این سخنان گرم و گیرای استاد طوس که منقولست از دفترهای کهن، و بقول او از گفتار دهقانان ایرانی نژاد، نشانه‌ی بارزست از اندیشه‌ی که ایرانیان نسبت بشاهان و محبت و احترامی که بدانان داشتند، و هرگونه بداندیشی را درباره‌ی ایشان همچون گناهی نابخشودنی می‌شمردند که عاقبتِ سوء آن را مانگیرد اندیشا و فرزندان و خان و مان آنان می‌گردید. بهمین سبب در آثار ادبی ما دوستداری شاهان از جمله وظایف دینی شمرده شده است زیرا ازین راه هرخلل و رخنه‌ی که بخواهد در کار شریعت و نظام امور عالم وارد شود مسدود می‌گردد، و از فرمان حق در طاعت داشتن نسبت ببرگزیده‌ی او پیروی می‌شود. خداوند در هر عهدی یکی را از میان خلایق برمی‌گزیند و مصالح بندگان را در کف او می‌نهد و بدست او از هر فساد و تباهی پیشگیری می‌کند و هرگاه چنین پادشاه برگزیده‌ی ازمیان خلق برود بقول نظام‌الملک در سیاستنامه "خشم و خذلان در آن مردمان در رسد . . . و سیوف مختلف کشیده شود و خونهای ناحق ریخته آید . . ." و نیز زینفون چنین فکریست که در "ویس و رامین" سروده شاعر نامبردار فخرالدین اسعد گرگانی چنین می‌یابیم که : سه طاعت و عبادت بر بندگان خردمند واجبست و از آن سه :

یکی فرمان دادار جهانست که جان راز و نجات جاودانست

دوم فرمان پیغمبر محمد که آنرا کافری دین کرد رد
سیم فرمان سلطان جهاندار بطک اندریمهای دین دادار
ازینگونه سخنان در آثار ادبی فارسی فراوانست و نقل آن همه گفتار را
درین وجیزه روی نیست زبوا موجب درازی گفتار می گردد ، بنابراین ازین پس بنقل
چند بیت معدود از سعدی استاد و متفکر بزرگ ایران در قرن هفتم و جامی شاعر
نامبردار و عارف مشهور قرن نهم درینجا اکتفا می شود تا شاهدی برای اتمام سخنان
مقدمان باشد . سعدی در خطاب بیاد شاه عهد خود می گوید :

غم از گردش روزگارت میباد وز اندیشه بردل غبـارت میباد
که بر خاطر پادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی
بهشتی درختی توای پادشاه که افکندهای سایه یکساله راه
خدا یا برحمت نظر کرده ای که این سایه بر خلق گستردهای
و جامی علاوه بر سخنان دیگری که در توصیف مقام سلطنت می گوید يك بیت دارد که
نقاوه اندیشه ابوانیان دوره اسلامی درباره نیابت پادشاهان از خداوند در روی
زمین است ، و آن بیت چنین است (سلمة الذهب) :

تاجداران مسند تمکین جمله ظلّ اللهند در ارضین
و همودر "سلامان و اہسال" این سخن را تعلیل و توجیه می کند و می فرماید :
شاه عادل نیست جز ظلّ اللہ خلق را ظلّ اللہ آمد پناه

هرچه ذات شخص از آن سرمایه است پیش دانامثل آن در سایه است
سایه عکس ذات صاحب سرمایه دار هان وهان تاننگری در سایه خوار
هرچه در ذاتش نهانست از صفات باشد از سایه هویدا در حیات
از شکوه خسروان کامکار می شود فرالهی آشکار

اکنون نظری بکتاب اخلاقی درین باره بیفکنیم . درستست که آنچه قبلاً از کتابهایی نظیر نصیحه الملوك و سیاست نامه و امثال آن درین زمینه نقل کرده ایم همه در زمره مطالب مربوط به اخلاق ، و یاب بهتر بگوییم علم الاخلاق ، بوده است ولی باز هم کتبی دیگر در زبان فارسی داریم که مستقیماً بمسائل علم الاخلاق پرداخته اند ، پاره‌یی همراه تمثیلات و پاره‌یی همراه استدلال و یا اثبات مطالب بطریق فلسفیان . اینگونه کتب هم نمایندگان خوبی از اندیشه‌های فرهنگی ایرانیان در ادوار مختلفند و توجه ناکردن بدانها درین مباحث خالی از عیبی بنظر نمی‌رسد .

نخست از مرزبان نامه آغاز می‌کنیم . این کتاب مجموعه بیست از حکم و امثال و افکاری که غالباً از دوره‌های قدیم تمدن ایران برای آغاز دوره اسلامی به میراث مانده بود تا در حدود قرن چهارم هجری یکی از شاهزادگان مازندران بنام مرزبان پسر رستم از خاندان باوندی که از اعقاب ساسانیان بوده است آنرا بر زبان طبری برشته تحریر و تدوین در آورد و سپس دوبار بپارسی ترجمه شد و ما از ترجمه سعدالدین وراوینی بعضی موارد را که بکار این وجیزه می‌آید درینجا نقل می‌کنیم .

مرزبان می گوید: "پادشاهان برگزیده" آفریدگار و پرورده پروردگارند، و آنجا که مواهب ازلی قسمت کردند و ولایتِ وَرَجِ الهی بخرج رفت، اول همای سلطنت سایه بر پیکامبران افکند، پس بر پادشاهان، پس بر مردم دانا... و پادشاه بافتاب رخشنده ماند و رعیت بچراغهای افروخته، آنجا که آفتاب تیغ زند سنان شعله چراغ سرتیزی نکند و در مقابله انوار ذاتی او نور مستعار باز سپارد و همچنین چون پادشاه آثار سَجَاحَتِ خُلُقِ خویش پیدا کند و نظر پادشاهی او بر رعیت تعلق گیرد ناچار تَخَلُّقِ ایشان بعبادات اولانم آید و عمیم خلل در طباع عوام صفت خصوص پذیرد، و گفته اند: زمانه در دل پادشاه نگرند تا خود او را چگونه بیند، بهر آنچ او رامیل باشد مایل گردد. إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ، و گفته اند تا ایزد تعالی دَوْلَتِ بخشیده از قومی باز نستاند عنان عنایت پادشاه از ایشان برنگرداند... تا دانی که روزگار تبعیت نیت پادشاه بدین صفت کند*.

تحفه الملوك کتابی است در مسائل اخلاقی و اجتماعی که ظاهراً در حدود قرن هفتم هجری و گویا اوایل آن قرن نگاشته شده و پیراست از اطلاعات مرید و وطنظرهای اجتماعی ایرانیان پیش از اسلام و دوره اسلامی، و در آن استناد شده است بعده می از شاعران از عهد ساسانی بیعد، درین کتاب دو فصل بپادشاهان اختصاص داده شده است یکی باب نهم "در پادشاهی کردن" و دیگری باب دهم "در خدمت پادشاهان". در آغاز باب نهم ازین کتاب چنین می بینیم: "برعالمیان پوشیده

نیست که پادشاهی اصلی عظیمست و ولایت داشتن کاری بزرگ ، و خلافت خدای تعالی است اندر زمین چون از مخالفان فرمان ایزدی نباشد و در پادشاهی نصف و معدلت ورزد . . . و چون باری تعالی بنده‌ی رابتشریف امر امارت مخصـوص گرداند و بمکانت پادشاهی در اماکن اوامر و نواهی متمکن کند و درجه اوتالی رتبت نبوت نهد و در رشته تعظیم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم کشود و فرمان وی را بر نفوس و اموال ایشان نافذ گرداند هر آینه بر آن بنده واجب و لازم باشد در بندگی خدای عزّشأنه و در ائمانعت عدل و انصاف و افاضت پُرو احسان سعی نمودن و در اعلاء اعلام دین و اعلان منار یقین کوشیدن

اخلاق ناصری تألیف فاضل بزرگ و فیلسوف معروف ، عقل حادی عشر ، استا ز البشیر خواجه نصیرالدین طوسی متوفی بسال ۶۷۲ هجری از جمله کتب معتبر اخلاقت که بشیوه حکما و در حکمت عملی نگارش یافته است . درین کتاب فصلی خاص " سیاست خدم و آداب اتباع ملوک " آمده است . مطالعه این فصل ما را از اندیشه‌ی که ایرانیان دوره اسلامی خاصه حکما و اهل نظر در باره وظایف رعایا نسبت بپادشاهان داشته‌اند بخوبی آگاه می‌سازد . خواجه در آداب اتباع ملوک می‌گوید : " عمم مردم را چنان باید که در نصیحت و نیک‌خواهی ایشان بدل و زبان تقصیر نکنند و در انشای محامد و ستر معایب ایشان غایت جهت مبذول دارند ، و در ادای حقوقی که برایشان متوجه باشد مانند خراج و غیر آن انشراح صد و رو خوشدلی

استعمال کنند و البته کراهت و انقباض بخود راه ندهند و در امثال او امر و نواهی
بقدر طاقت ایستادگی نمایند و در نگهداشتن احتشام و هیبت ایشان مبالغه بجای
آرند و در اوقات نوائب و مکاره جان و مال و خان و مان در پیش ایشان از روی محافظت
دین و ملت و اهل و ولد و شهر بزدل کنند

کتاب مهم دیگری که درین مورد رجوع بدان ضرور است لوامع الاشراق
فی مکارم الاخلاق است از جلال الدین دوانی (متوفی بسال ۹۰۸ هجری) حکیم
و عارف و دانشمند معروف . وی در لعمه چهارم از لامع سم از کتاب خود کسه در
سیاست ملک و آداب ملوک است می گوید : " مرتبه سلطنت از جلائل نعم الهی
است که از خزانه الطاف نامتناهی بعضی از افراد امجاد عباد را ارزانی شده ، وجه
مرتبه باین رسد که حضرت مالک الملوک یکی از خواص عباد خود را در مسند خلافت
خاصه متمکن داشته از انوار عظمت حقیقی پرتوی براحوال او اندازد و تعیین مراتب
و حقوق کافه بنی نوع را می و حکم او منوط سازد تا همه را علی اختلاف المراتب روی حاکمیت
بقبله بارگاه گردون اشتباه او باشد . و در حدیث وارد است که پادشاه ظل الله است
در زمین که هر منظم از آسیب نوائب حوادث زمان پناه باو آورد . شکر این نعمت
عظمی و عطیه کبری رعایت عدالت است میان آحاد برایا و افراد رعایا . بعد از تمهید
این مقدمه نگاشته می شود که همچنانکه مدینه بحسب قسمت اولی منقسم بفاضله
می شود سیاست ملک نیز بر دو قسمت : یکی سیاست فاضله و آن نظم مصالح عباد است

در امور معاش و معاد تا هر يك به كمالی كه لایق اوست برسد ، و هر آینه سعادت
حقیقی لازم اوتواند بود و صاحب سیاست بحقیقت خلیفه الله و ظلّ الله باشد

